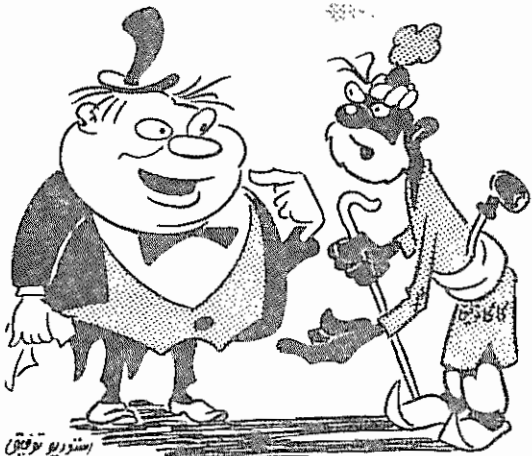


با کارمندان ناصالح مثل آفت نباتی مبارزه میشود - جراید

هجویت

کمه شبی کارمند ناصالح
توی جالیز خوره، صدجا، ایز
کنده وزا نوزد واز او پرسید:
چطوری دختنان را آوردند؟
ناگه از خنده روده بر گردید
چندی با ما مبارزه کردند
جای سرکار خیلی خالی بود
مثل یک سال بعد سرکاریم

قصه بشنیدم از یکی ناصح
نم نمک رفت تا سر جالیز
تا یگی آفت نباتی دید
با شما کسی مبارزه کردند
آفت این حرف چون از او بشنید
گفت یک بمب وسط آوردند
واقعا خیلی خیلی عالی بود
حالیا ما مصونیت داریم



کاکا توفیق - سیر خوردی؟

از بوی دهنم فهمیدی؟

نه، از قطار شکمت!

سیگار و مرز!

آقای وزیر مالیاتخونه در
سمنار فنی و کشاورزی دخانیات
اعلام کردند.

«این سیگار ما نیست که از
سرحد خارج میشود بلکه سیگار
خارجی است که از سرحد ما میگذرد
و بما زیان وارد میکند.»

البته هیچیک از شما خوانند-
گان عزیز تا قبل از خواندن این
مطلب نمی دانستید که چرا کوشی
برای بهبود سیگار های وطنی
نمیشود ولی الان البته توجه پیدا
کرده اید که همین عدم کوشش
برای بهبود سیگار خودش یک
سیاستی بوده، سیاستی که نگهدار
سیگارهای ما از سرحد خارج شود
و در مقابل بگذارد که سیگار خارجی
از سرحد بگذرد و ضرر زیان بما
وارد کند.

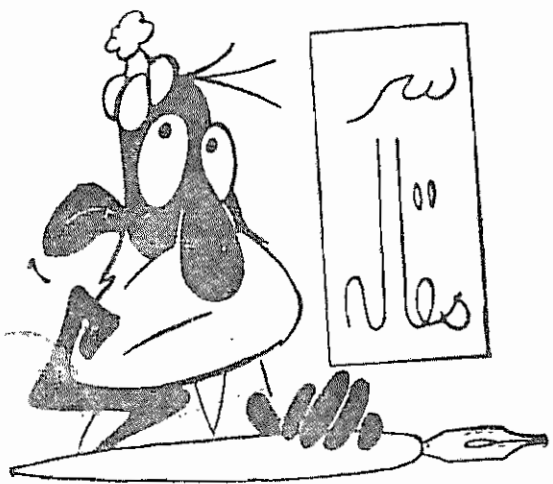
تخم مرغ

آقای ساعت وارد مغازه ای
شد و دید روی تابلوی نوشته شده:
«تخم مرغ روزموجود است»

آقای ساعت با تعجب بفرشده
گفت:

« پس شما شب ها تخم مرغ
ندارید؟! ...»

« جادو »



مسئله جوانان

چند روز پیش خبر گزارهای خارجی خبری
داشتند مبنی بر اینکه با اهتمام سازمان ملل متحد، کنفرانسی
با شرکت نمایندگان شصت و شش کشور جهت حل مسائل
مربوط به زندگانی جوانان تشکیل شده است.

من وقتی این خبر را خواندم آنچنان تحت تأثیر
قرار گرفتم که بی اختیار یک حالت رقت نسبت به جوانان
این شصت و شش کشور در من بوجود آمد. رقت از این نظر
که چرا باید زندگانی جوانان چندین مملکت بصورتی
در آید که تشکیل یک مسئله مهم را بدهد و حل این مسئله
وهم نیز تشکیل یک کنفرانس عظیم را ایجاب کند؟ راستی
خوشا سعادت مآ که جزء این شصت و شش کشور نیستیم
وزهی به احوال جوانان کشور ما که در زندگانی آنها
مسئله غامضی وجود ندارد تا برای حل آن مسئله تشکیل
کنفرانس بدهند و نطق و خطابه ایراد کنند! ولی آیا
میدانید که علت روشن بودن زندگی جوانان این مملکت
چومست؟ علتش این است که در اینجا وقتی نوبه اوای
بخواهد وارد مدرسه شود از همان روز اول بازمی فهماند
که درس خواندن و با سواد شدن امر ساده ای نیست که
باشندد غاز بشود سروه آن را هم آورد ناچار باید پول
خوب داد و درس خوب خواند.

از خواندن این جمله تعجب نکنید. یک بچه وقتی
بفهمد که پدرش با فروختن زنبلیله زیر پای خود شهریه
مدرسه اش را تأمین میکند حقیقتاً خوب درس میخواند
و زودتر با سواد میشود ولی در کشورهای دیگر آنقدر
اینکار را ساده و پیش پا افتاده تلقی میکنند که اطفال یعنی
جوانان آینده اصلاً رغبتی به درس خواندن نمانندند.
در کشورهای شصت و شش گانه مورد بحث وقتی
جوانان فارغ التحصیل میشوند فوراً شغلی مناسب حالشان
به آنها میدهند و طبقه جوان هم همینکه خیالش از حیث
کار و آینده و مآدبات راحت شد دست به اعمالی میزند که
آن اعمال زندگانی را بصورت مسئله مهمی در میآورد
مهر و محبت هائی که در اینجا بجوانان میشود
همه اش حساب شده است و بهمین دلیل هم هست که هیچوقت
مسئله ای بنام مسئله جوانان در اینجا پیدا نمیشود اما
کشورهای شصت و شش گانه فوق الذکر مناسبانه بجوانان
خودشان توجهی ندارند و بعد مجبور میشوند که برای
حل مسائل مربوط به زندگانی جوانان تشکیل کنفرانس
بدهند راستی که چه کشورهای عقب افتاده و بی فرهنگتی
هستند!

« کاکا توفیق »

جدول پرداخت بدهی

چون قرار است اضافات و ترفیعات کارمندان دولت همین
چند روزه پرداخت شود لذا بدینوسیله بکلیه طلبکاران اخطار می
شود که بمنظور جلوگیری از ازدحام و باره شدن کت: شلو و طرفین
باید طبق جدول زیر به بدهکاران مراجعه نمایند:

نانوا - یک ربع بعد از پرداخت اضافات بکارمندان.

قصاب - هیجده دقیقه بعد از پرداخت اضافات.

خوار و پاره فروش - بیست دقیقه بعد از پرداخت.

ولی آقایان گراما به داران باید از مراجعه به بدهکاران خودداری
نمایند زیرا صبح روز بعد سرریننه حمام بدریافت طلب خود موفق
خواهند شد!

« بزودی بنگاه راه آهن بر نامه تازه ای برای جلب مردم
به مسافرت باره آهن اجرا خواهد کرد. » - جراید



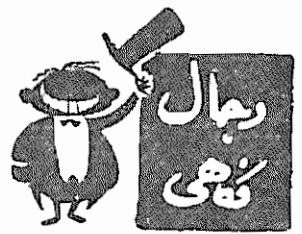
« بدون شرح! »

در کنار آب!

صبح روز جمعه از جا پا شدم
رفت با چادر زن ما توی آب
چونکه پیدا شد بقی عربان ز دور
ساق یادیدیم و لنگ اندختیم
تا که با شیرین لبان لاسی زیم
خویشترن را مرد بی زن جازیم
توی چشم ما، زن بی چشم و رو
از عیال زشت خود خوردیم چک
رفته بودیم از بی تفریح و عیش
بار خود بستیم و بر گشتیم زود

« ریضا »

روزنامه فکاهی
توتینا
انقادی-اجتماعی-سیاسی
تأسیس ۱۳۰۱
چهل و سومین سال انتشار
(قدیمیترین روزنامه ایران)
آداره: تهران
خیابان اسلامبول - شماره ۱۲۸
تلفن ۳۹۱۷۳
عنوان تلگرافی:
« تهران: روزنامه توفیق »
چاپ: رنگین
پای سه ساله: تلفن ۳۹۶۸۵
امور خنتری توسط:
« استودیو توفیق »
نقل و اقتباس مندرجات این
روزنامه در مطبوعات، رادیوها،
تلویزیونها و هر کجای دیگر
بیر نحو و بی شکل اکیدا
ممنوعست و کلیه حقوق منحصرا
بروزنامه توفیق تعلق دارد.
پهای اشتراك
یکساله: ۴۰ تومن
ششماهه: ۲۲ تومن
برای کلیه کشورهای خارج
(با پست زمینی)
یکساله: ۴۵ تومن
ششماهه: ۲۵ تومن
(با پست هوایی):
پهای اشتراك باضافه مخارج
پست هوایی آن
پهای اشتراك قدا دریافت
میکرود



سور!

همانطور که میدانید تیمسار یائیز مست ابداع کننده ضرب المثل معروف: «رها کن پسر شیر پروردگارا» (ول کن بابا اسدالله!) از بکار بردن لغات خارجی در زبان شیرین پارسی پرهیز مینماید و ایضا میگویند حضرت ایشان به مناسبتی در نظر داشت سوری به دوستان بدهد بهمین منظور نیز کارتهای دعوتی چاپ کرد و روی آن نوشت:

«دوست عزیز جناب آقای... شب جمعه در مهانه داغ حقیر را بصره سنگان داغ مفتخر فرمائید!!» وقتی کارتها بدست دوستان آفارسید چیزی دستگیرشان نشد که محل موعود کجاست و خیلی هم از نوع غذائی که بان دعوتشان کرده اند عصبانی شدند لذا همگی به منزل تیمسار هجوم آوردند و از وی توضیح خواستند ایشان خیلی جدی همه رفقای خود را متهم به بی سوادی نموده آنها را مسخره کردند و بالاخر بعد از مدت اتمام عطلی در اثر اصرار دوستان یکی از کارتها را بدست گرفت و شروع به خواندن آن با اسامی اصلیش نمود و گفت:

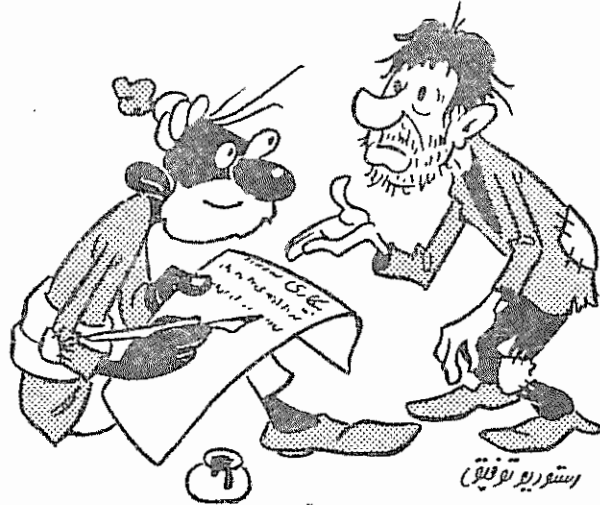
دوست عزیز جناب آقای... شب جمعه در «هات شاپ» حقیر را بصره «هات داگ» مفتخر فرمائید؟! در این موقع بود که همه حضار را خنده درنگرفت!

علت!

چند روز پیش یکی از دوستان آقای ساعت ایشان را در خیابان می بیند که توی این گرما، با پالتو و دستکش و شالگردن میخوانند سوار تاکسی شوند!! پس از سلام و احوالپرسی علت را می پرسد و آقای ساعت خیلی فیلسوفانه جواب میدهد:

«میخوام برم خیابون شهپاز پیش یکی از رفقا، چون اونجا رو اسفالت سرد کرده ان میترسم سرما بخورم!»

مقاطعه کاران ایرانی به کابل پایتخت افغانستان رفتند.
عوضی رفتند
 سوی کابل مقاطعة کاران
 از بی راسی و ریس مبرفتند
 گفتم این مضحك است، چون سابق
 در بی لفت و لیس میرفتند
 بی شک اینبار نیز حق این بود
 که چو سابق، سویس میرفتند



بیکار - کالاجون بیکاری انقده راجع به بیکاری مینویسی؟
 ول کن بابا! واسه ما که عادی شده، واسه تو عادی نشده؟!

معاوضه!

دوتا «اپل» های کتم را برای شادی روح مرحوم پدرم با یک «اپل» مدل ۶۴ معاوضه میکنم قبول ندارید امتحان فرمائید.
 «من»

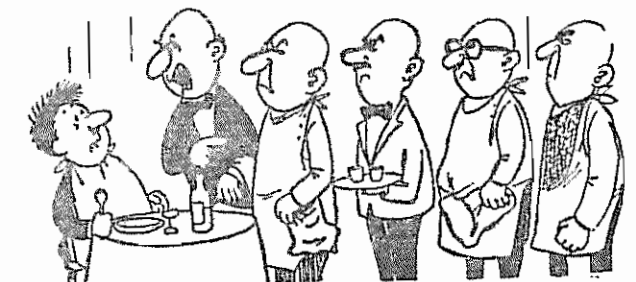
نیاز فوری

بدومتر و نیم کرباس نیاز فوری و «فوتی» دارم.
 «م-ل-ت»

گمشده

چک شماره ۱۰۰۱۰۰۹۱۷۸ اینجناب از شعبه بانک صادرات بخش هشت - خیابان مرتفع - کوچه یخدار باشی - بن بست گلستان - دست راست درب دوم طبقه سوم» در وجه حامل مفقود گردیده چون چک یک چک بازاری است لذا جوینده آنرا در کوزه گذارده و آب یخ آنرا نوش جان کند!
 «ز - بازاری»

اولی «میخچه» پات کوشی؟!
 دومی - در سفری که به هندوستان کردم مرتاضها از من زدند!
 شیر
 شکارچی اولی - من یک شیر را بشتهای زمین زدم.
 شکارچی دومی - شیر کاو بود یا شیر گوسفند؟!
 نکته
 اگر «داروین» نبود
 قفس میمونها در باغ وحشها اصلا تماشاچی نداشت!



کارسن (بمشتی) - بفرمائید اینهم آشپز باشی و شاگرداش...
 باز هم میفرمائید که توی سوپ دهی، سرد را نموده؟!!



وضع جغرافیائی ایران

ایران کشور است آباد و در حال ترقی که در حدود یک میلیون و شصدهزار کیلومتر مربع وسعت دارد و از این مقدار $\frac{1}{5}$ آنرا آب و

« $\frac{4}{5}$ » دیگر را جاهلهائی که در اثر «کلنگ زدن» بوجود آمده تشکیل میدهد. حدود آن عبارتست از: شمال و جنوب و شرق و غرب بکوههای مرتفع گرانی!

توضیح: قلعه این کوهها از بزرگترین قلل دنیاست که برخلاف سایر کوهها بر اثر مرور زمان مرتباً نمو میکند! و این بهترین دلیل خوبی آب و هوا و حاصلخیز بودن خاک ایران برای اینقبیل چیزهاست.

خطوط بی ارتباطی!

راههای این کشور بوسیله یک سری خطوط هرگز بنام: «خط تلفزاری صف شرکت زائد» یکدیگر مربوط نمیشود!
بادهای موسمی!

در این کشور بادهای ملیحی! بشرح زیر میوزد:
 ۱ - بادفتقی! در مقابل فشار زندگی عموم مردم این کشور در معرض وزش این باد قرار دارند!

۲ - باد «گستری!»: باد است که «بیداد» میکند! فضل مخصوصی ندارد. وزش آن چندین ماه بلکه چندین سال طول میکشد! این باد خسارتهای زیادی نیز بهمراه داشته و دست آخر توأم با کولاک شدید دماغ سوختگی است!

شهرهای مهم!

تهران: پایتخت آن و یکی از پرجمعیت ترین و زیباترین شهرهای خاورمیانه، بشمار میرود که اولین تله و زوزون خاورمیانه هم در آن شروع بدکار کرده است!

منظره مجسمه فرشته خانم در صحن مجلس واقع در میدان «بهارستان» و یخس دود گاز و ویل در فضای آزاد! تهران تعطیل اصناف در روز جمعه و نیشگون گرفتن ژینگوهای کوچک مهران و خیابان نادری، منظره بدیع تر و زیباتری باین شهر میدهد!

اصفهان: جمع «صفها» - برای کسب اطلاعات بیشتر دنباله این صفها را بگیرید و بهمرگز تشریف فرما شوید!
گرمان: صادراتش «ذغال سنگ» و وارداتش «گردوخاک» است!
خصوصیات اخلاقی:

در این منطقه لایتنقطع مبارزدهای شدیدی مثل: مبارزه با بیسوادی، مبارزه با گرانی، مبارزه با توصیه و صدها مبارزه دیگر همیشه جریان دارد!

مثلاً بر نامه وسیع مبارزه با بیسوادی توانسته در عرض فقط یکسال میزان شهریه مدارس و تعداد دیپلمه های بیکار را بچند برابر برساند!
علل ترقی:

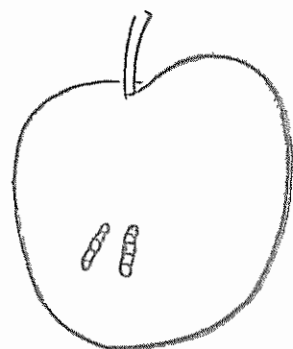
یکی از علتهائی که باعث شده که این کشور روز بروز ترقی کند! بخار (!!) است که در روغن نباتی وجود دارد. اختراع این «ماده حیاتی» را به شخصی سر بزیری بنام آغامحمدخان نسبت میدهند!
 «ن - داروگر»

کارگری در مخزن بنزین رفت و بنزین خورد و غوطه شد - «جراید»

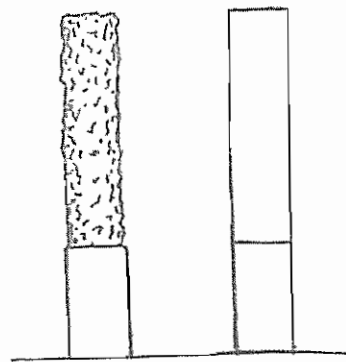
گارش گش فیست

توی مخزن رفت و بنزین خورد و مرد
 آدمی کم تجربه، مانند من
 لاجرم دفنش نمودند و سپس
 روی قبر او نوشتند این سخن:
 کار هرکس نیست بنزین خوردن
 ناشیانه هر که بلعید، شد فنا

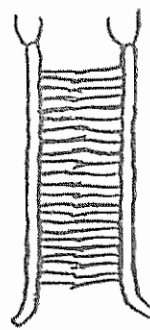
کار یگاتو ز مدرن ها



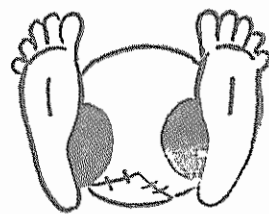
یک گرم که رفیقش را بشام دعوت کرده



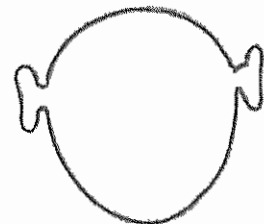
یک سیگار بارفیک د نودیست خود! (لختی)



هر تا هزار پادر حال دست دادن بهم!



یک فقور از پائین!



یک کلاه گچل از بالا!



۱-۴- بالا بره رشد سیاست
بخه ن خیار مارا دو زود نه
فزون کرده شور دیلماسیت
تا واقف شی بوضاع زهونه
(۴- شدر)

برای تهیه ذغال ۴۰ شرکت تاسیس شد
چو چشمات باشد فرانسج از خواص
بپو نرخ ذغال رو ۴۰ برابر!
کلا فقی تو سرمای رستان ۱!

فرانس او بر و انز، مینو بسد آمریکائیان از پریشا... لی
۳ دیوالر و گیجه گرفته اند!

چقدر شور بوده آبش کلد قاطر
که خان هم کاملاً فهمیده آنرا
تا کندش بیش از اینها در نیاید
خصوصاً در زمان حی وحاسر
بیا وتخته کن زود این دکان را
تا قاپ زده کیت زود خر نیاید!

وزیر کارگرفت دوران سمبل کاری سپری شده است!

همه م چطور شد!؟ چی منتی؟
باز دیکه میشه در ادارات
برای تصویب بازم پس مثل سابق
حدموت دیدی بشو یاکه شننی...
ارصول سمسد زامیون! امراعات!
سند بانست میباشد مطابق!

وزیر دارائی گفت: ۱ بسادون آرس وزارت دارائی را تصفیه
خواهیم کرد.

بدرود ترا - چلد باش! اما ما اینده!
ولی بیا در این جنگ و کشاکش
که کار تصفیه مالیده میشه
به وغریل و - وردارو و د یانلد
تدغریل به دفعه در نیادش!
خیطری بالا میاد مثل همیشه!

یک میلیون ریال در ثبت کل سوء استفاده شد.

هشش، راسی چقد کبی ای برادر
آخه ای آدم نادون ساده
بایش بچه بذاری میکنه قیر
با اینهمه میشه گنت! سوء استفاده!

استاندار خوزستان گفت: چندین هزار بیگار از هفتا آینده، شمول
کار خواهند شد!

بر این موضوع نباید بخندد سرداد
که این چیز بست که حتماً سر بگیره
دیگه این وعه هارون ۲۵۰۰۰ است
نباید اسم و عنوان دگر داد
خاطر جم که مولا درزش نییره
کنو بستگاه و پوچ آباد کنده است!

کاسترو گفت: «من از کتابهای «همینگوی» برای مبارزه با دشمن
استفاده کرده ام»

با اینحال پس عوسام چون نزن جوش،
که کار و باید از راه بچار کرد
به کو با کاسترو» را کن فراموش،
باید فوراً «همینگوی» را در از کرد!

مالیات نزول

وزارت مالیاتخونه طی اعلانی که در جراید منتشر شده
بکلیه پرداخت کنندگان در آمد های نزولی اظهار کرده که
از این پس مکلفند هر وقت از کسی پول نزل میکنند مالیات
متعلقه در ای المجلس کسر کرده وبا ذکر مشخصات جناب نزول
خوار به مالیاتخونه تسلیم نمایند.

بعقیده ما ممکن است این مسئله برای مالیاتخونه
نفعی نداشته باشد ولی برای آدمهای محتاج و گرفتار نفع
زادی در بردارد چون کافست که یک آدم محتاج هنگام
پول قرض کردن از یک نزول خوار موضوع مالیات را مطرح
کند و تا آخر عمر خود از پرداخت نزول معاف باشد، چرا؟
برای اینکه دیگر هیچ صرافین حاضر نخواهد شد باو پول
قرض بدهد.

خاتمه انصافی

بقرار اصلاح برودی
در کیه استانی از طرف وزارت
بادستری «خانه انصاف»
تسکیل میگردد.

حسن و بود خاندانهای
در استانی این است که تا
یکسفر اعتراض کرد که چرا
با دستری ایة روم راسر
میگردانند. فرآ خانه انصاف
بنای شده و شکایت را خواهد
سندست که آیا این انصافی است
که آرم برای چهار سال عطلی
بباد دستری سلکت خودش
اعتراض کند!
و در آن صورت همه
آدمهای با انصاف مجبور
حواشند شد جانب انصافی را
نگرند!

واگذار میشود

گفتیم شنیدی وزیر فرهنگ
گفته تعلیمات ابتدائی ۱۰ ماهوان
واگذار میشود!

گفتیم لابد تعلیمات متوسطه
را هم با آقازان و بچهها راه بخدا
واگذار میکنند!

گفتیم چیزی که عوض دارم
کله ندارم... ماهم اونهارا بحضرت
عباس واگذار میکنیم!

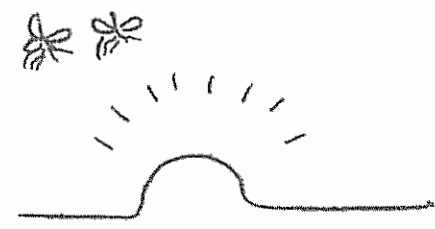
همیشناسیم!

ای که نشناخته ای تابکنون کشور خویش
ایکه انکشت نما گشته رخ دلجویت
نه ترا و نه مرا هیچ غمی نیست، کمن
«همیشناسم همه جا در صفردندان رویت»

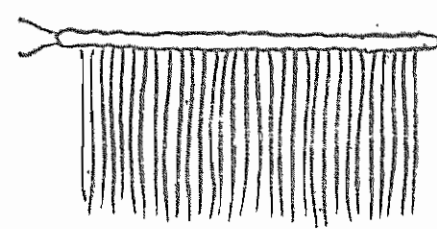
تزیین ماهنامه



شماره شهر یورماه ماهنامه توفیق با ۳۳ صفحه کار یگاتور،
داستان، شعر، نکته، تلخیفه، جدول و مقالات فکاهی، همراه
با یک عینک مجانی و دو عکس برجسته منتشر شد.
بهای فقط ۱۰ ریال از روزنامه فروشیها بشوید و بکدها بخرید.



یک پشه در حال نشان دادن آخرین شاهکار خود بر رفیقش!



هزار پای آمریکائی (انکه دراز)



تشنه بدوغ تازه

آی قسه قسه قسه
نون و پنیر و پسه
آی قسه های تازه
با پسه های تازه
گر حوصله اش را دارین
یک چارپایه بیارین
اطراف من بچینین
روش مثل موش بشینین
به حرف من بدین گوش
که حرف من بره توش
تامن به فس و فسه
بگم به دونه قسه
چه قسه ای که به به
چه قسه ای که چه چه
قسه تن تنائی
تا نشنی ندائی
(قسه موش و کربه
از نطق گروگر، به)
قسه، از این قراره :
بنده بیقواره
دیشب نه پس پریشب
باهیکل مرتب
باهفتا، هشتا مهمون
رفتم توی خیابون
سرتاسرش شلوغ بود
شلوغ بودو بدوغ بود
در توی اون شلوغی
دیدم جناب دوغی
با هیکل جلمبر
یک سطل دوغ سر بر
یک گوشه ای گذاشته
روش یک پیاله کاشته
با شدت علاقه
بگرفته یک ملاقه
دوغهارو لامحاله
میریزه در پیاله
مفروشه هی باشخاص
دونه ای دهشی اسراس
از صب تا آخر شب
داد میزنه مرتب :
«تشنه بدوغ تازه
خدا وسیله سازه»
مردم هم از تعجب
(یا از روی تعصب)
با چهر های درهم
هی در میشن از اوردن دم
در میره شست پاشون
وز گوشه لباسون ،

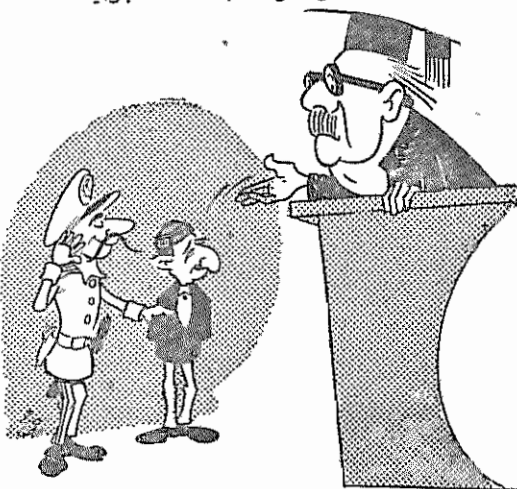
شهرتاری از حالا بفکر ذغال زمستان است .

«جراید»

مخوور فم

منادی نداداد و گفت عنقریب
همه کار تو راس و ریس میشود
ز گرما اگر چوله گردیده ای
لحیم تنت نیز وامیروند ؛
مخوورغم، مخوورغم که از بهر تو
ذغال زمستان مهیا بود !

« بعد از ظهر جمعه هر مغازه ای ته باز باشد صاحب مغازه باید هشتاد تومن جریمه بدهد. » - جراید



پاسبان - قربان بهش گفتم بیست تومن جریمه میشه نمیده!
قاضی - چرا گفتم بیست تومن؟ هشتاد تومن میشه .
پاسبان - آخه قربان با اندازه بیست تومن لاشوواز گذاشته بود!

پارک جنگلی!

از ابتکارات جدید مقامات
مسئول یکی هم اینکه میخواهند
در یازده کیلو متری ساده کرج
چالوس یک پارک جنگلی برای
استراحت و تفریح مردم درست کنند.
خدایا مرز در حرم ملانصرالدین
را که توی دالان خانه اش پول کم
کرده بود ولی توی کوچه داشت
دنبالش می گشت . گفتند بر چرا
توی کوچه دنبالش میگردی گفت
برای اینکه روشتر است ! حالاشده
حکایت ساختن پارک جنگلی که مردم
تهران و شهرستانهای جنوبی تابستانها
از گرما پرور میزدند ولی مقامات
مسئول در ناحیه شمال که سرتاسرش
سبز و خرم است و یکوجب زمین
بدون سبزه و درخت گیر نمیآید ،
پارک میسازند .

راستی که جل الخالق به این
جورا بتکارها .. لابد برای اینکه
اونجاها سبز و خرم تره؟!!

« قدرت تحمل مردم زیاد است ؛
صدر اعظم

علت تحمل

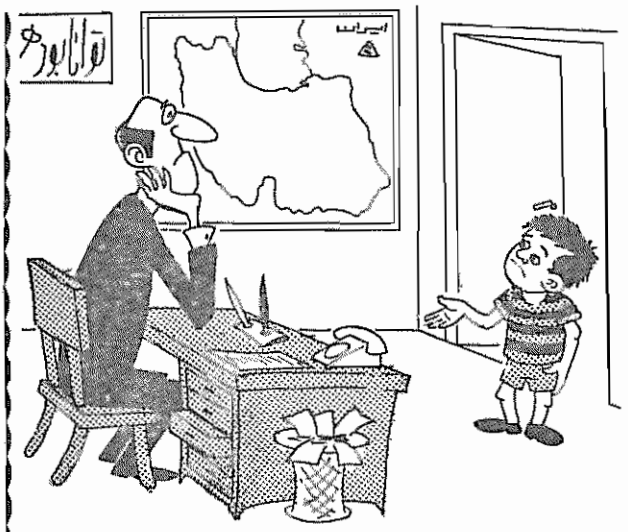
گفته بودی که اخیراً من بی تاب و توان
آنچنانم که ترا بینم و پنجره کنتم
بار بیکارگی و کرسنگی بردوشم
زیر این بار تحمل چکنم کنرکنم؟

دوره ازرانی!

هفته گذشته شرکت زائد اعلام کرد که با وارد شدن
اتوبوسهای جدید نرخ اتوبوس یک ریال میشود !!
البته هما طور که میدانید منظورشان اینستکه فرضا اگر
کسی خواست از سلسبیل به تو بخانه برود بابت هر پیچ خیابان
باید یک قرون بسازد. . . و البته بقیه شرکت زائد این کار
بمنع مردم است !

بعد از این اقدام خیر خواهانه ! کاکا توفیق هم تصمیم گرفت
کاری بنمونه خواندگان روزنامه توفیق در همین زمینه بکنند! بدین
معنی که اگر قیمت بلیط اتوبوس یک ریال شد قیمت روزنامه توفیق هم
صنار بشود! (منتها قیمت هر خط مطالب و مندرجات توفیق صنار باشد!)
. . . حالا دیگر فقط بسته بهمت والای خواننده های
توفیق است که دعا کنند شرکت زائد از خر شیطان پالین بیاید
و الا قیمت روزنامه توفیق همان خواهد بود که گفتیم !

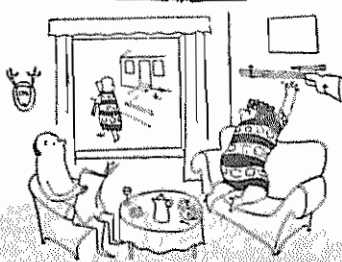
روز بروز بر تعداد سازندگان مواد غذایی تقلبی افزودم میگردد .
« جراید »



مدیر مدرسه - پسر چرا قلب کردی ؟
شاگرد - آقا ، از بس چیز تقلبی خوردیم خودمون
هم قلبی شدیم !

مفروشه هی باشخاص
دونه ای دهشی اسراس
از صب تا آخر شب
داد میزنه مرتب :
« تشنه بدوغ تازه
خدا وسیله سازه »
دیدم و دیدم
به بالاتر رسیدم .
به اینطرف رسیدم
به اونطرف رسیدم
هر جا که پا گذاشتم
عقلمو جا گذاشتم
هر جائی که شلوغ بود
باط سطل دوغ بود
یک نفر هم کنارش
وایساده بود و کارش
این بود که صب تا شب
داد بزنه مرتب
تشنه بدوغ تازه
خدا وسیله سازه »
قصه ، قسه قسه
روزی خودش میرسه
هر کی بگه فلانه
فلان و بهمدانه
راستی میگه؟ نه والله ،
کشکی میگه بمولا !
هی نگیرین ببانه
هی نشین توخانه !
کشکی نکید باحیله
کو ابزار و وسیله
صحبت کشکی موقوف
اشکی تومشکی موقوف
کلیه تون بگین «هب»
هر چی میگه بگین خوب
تشنه بدوغ تازه
خدا وسیله سازه

با گوشه و کنایه
یک حرفی درمیایه !
در آن میانه منم
رفتم جلو و گفتم :
« تشنه بدوغ تازه ،
خدا وسیله سازه ،
یک دوغ بده بینم
تا گوشه ای بشینم
با دوغ تو بیجو شیم
کم کم اونو بنوشیم
آقای دوغ فروشه
با کتیره و با گوشه
گفتا بمن که بجایست
اینجا جای شما نیست .
اینجا اگر بشینی
یکمرتبه می بینی
مشمول مالیاتی
لای دست بابائی
حالا چه بهتر از این
کزین حوالی درین
اون بالاتر رفیقم
وایستاده است و او هم
از صب تا آخر شب
داد میزنه مرتب :
تشنه بدوغ تازه
خدا وسیله سازه ،
رفتم سرک کشیدم
با گوش خود شنیدم
یک آدم جلمبر
یک سطل دوغ سر بر
یک گوشه ای گذاشته
روش یک پیاله کاشته
باشدت علاقه
بگرفته یک ملاقه
دوغها را لامحاله
میریزه در پیاله



حادث!

جدال سعدی با روغن نباتی

«سرخام خلیج بجه مزلقان»

شبی روغنی خوردم از بوی گند باطراف خود پشه دیدم زیاد که یارب مر این پشه و مار و مور ولی اینهمه پشه باروی سفت!

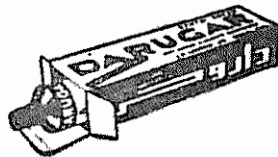
ندا آمد از عالم دیگرم بروشکر کن روغنی خورده ای ز بوی دل آویز روغن نبات!

الا ای خردمند باریک بین که هر پشه بر روی روغن نشست نباتی بود دافع مار و مور



شوهر (از تهران به اصفهان) - او ... عزیزم جانی را هم کن که من الان میرسم خونه زن - از کجا تلفن میکنی؟ شوهر - از تهران ... ده دقیقه پیش به ماشین خوشگل ... و ... خریدم ۵ دقیقه دیگه هم اصفهانم.

خمیر دندان داروگر



مادری میگفت با فرزند خویش کای عزیز مادر ای جان دلم حفظ کن دندان خود را از خطر دائماً آنرا بکن جاننا تمیز خواهی از دائم بمانی با نشاط جان من دندان خود را پاک کن آری آری با خمیر دندان خوب گر خمیر دندان بد آید بکار جان من بشنو ز من این پند را خواهی اردندان تو گردد بلور چون خمیر دندان داروگر مردم طعم نعمانی آن حال آورد گر خنک خواهی دهان را دائماً سوی داروگر برو چون این خمیر قیمتش ارزان و طعمش دلپسند چون صدف دندان تو سازد سفید لثه تو زود محکم می شود پس مبر از یاد هر گزای پس باز هم پند مرا یادت بیار خواهی از دندان تو گردد بلور با خمیر دندان داروگر بشور

تا که زد دندان او یکذره پیش ای بمهر تو سرشته کاکم ای تا نیفتی هیچک در درد سر تاگردی از فساد آن مریض هر گز از پیری تنالی چون بابات! با خمیر دندان خوب مسواک کن ورنه دندان تومی پوسد چو چوب! میکشد از روزگار تو دمار ای پند بس چسبنده تراز قند را با خمیر دندان داروگر بشور مینماید لثه اترا با دوام عطر مطبوعش ز هوشت میبرد بشنو از من جان فرزند این سخن هست در عالم همیشه بی نظیر کرم دندان را در اندازد به بند می توان با آن همه چیزی جوید زحمت از این جهت کم می شود جز خمیر دندان داروگر مخر تا که دندانت بماند استوار

پراگنده کوچکی

«در نیابد حال پخته، هیچ خام»
تا نگردد اندرون «بنز» حبس
«مسافر»

«دعیان در نزار باب شهود است»
هوای شهر آلوده به دود است!
«ناصر - سی»

«دبللی بر کک کلی خوش رنگه در»
منقار داشت
دبلمی در خواب خوش میدید کسب
و کار داشت!
«کاشان - حسین جهادی»

«اگر داری تو عقل و دانش رهوش»
ندوز بهر کسی کشکی تو پاوش!!
«مشهد - رضا ستاری»

«دل عاشق به پیغامی بسازه»
چو صدراعظم که باو امی بسازه!!
«کویت - محمد عزیزی»

«هر که با من پیش، برفش بیشتر»
«شهریه» شد قیمت چون بشر!!
«بهبهان - محمد شفیع و رختان»

«ترکش گفت که من ساقی»
میخوارانم
دبلمی گفت من از جمله بیکارانم!!
«سهیلا»

«ایکه گفتی هیچ مشکل چون فراق»
یار نیست
جان تو با وضع فعلی بار مردم بار

«کر معنی صباچی»
«اگر تیغ عالم بجنبد زجا»
زهم نان سنگک نگردد جدا!
«اکبر تجریشی»

«بالای سرش ز هوشمندی»
روئیده دو شاخ باین بلندی!
«فریدون صفوی»

از سفر نامه ناصر خسرو تهرانی:

رقص شکم

... و چون بدیاری عجم رسیدم فقیر زاده ای را دیدم
گر سنه و اندوهناک که در کنجی از کوچه ایستاده و رقص شکم میکند.
چون بنزدیک او رسیدم وی را آواز دادم که:
- توجه سان گر سنه ای باشی که رقص شکم میکنی؟
فقیر گفت: آیمیدانی که بین ایران و ترکیه مبادله هنر مند خواهد شدن.
گفتم: آری
گفت: پس بدان که من اکنون رقص شکم همی کنم تا «شکم پیچ پیچ» را شکم هنرمند پیچ پیچ بار آورده و با هنرمندان همسایه تاخت بزنم و از مکافاتش فارغ شوم.
بر عقل بسیاری ای و الله آوردم و او را تهنیت بسیار گفتم.

همکاری!

احمد کوچولو چکش بزرگی را برداشته بود که میخی را بدیوار بکوبد. مادرش گفت:

- احمد چون چکش رو بگذار سر جاش، ممکنه بزنی رودست.
- نه مادر جان مطمئن باشین رودستم نمیزنم.

- چطور نمیزی؟
- چون من فقط چکش میزنم میخ رو برادرم محمود تکه میداره!

به سه دلیل!

«پروین» علت بهم خوردن نامزدیش را برای دوستش اینطور تعریف میکرد:

- به سه دلیل نامزدی ما بهم خورد: اول اینکه او از یک خانواده متوسط بود دوم اینکه در آمدش ناچیز بود و سوم اینکه او بایک دختر دیگری عروسی کرد!

آدم شجاع!



- این جوان خونسرد ترین و شجاع ترین مردیست که من تا بحال دیده ام.

- راستی؟ برای چه؟

- برای اینکه یکروز شیر سیرک از قفس خود فرار کرده بود و همه مردم از ترس پابقرار گذاشتند جز او که بلافاصله وارد قفس شیر شد و در را از داخل بست!

«ع - ش»

(جدول فکاهی)

قابل توجه بیکارهای جدول حل کن محترم:

هر هفته به قید قرعه به سه نفر از کسانی که جدولهای ما را درست حل کنند و برای ما بفرستند ۳ دوره «توفیق ماهانه» جایزه میدهیم.

رودخانه ای

۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
●	●	●	●	●	●	●	●
●	●	●	●	●	●	●	●
●	●	●	●	●	●	●	●
●	●	●	●	●	●	●	●
●	●	●	●	●	●	●	●
●	●	●	●	●	●	●	●
●	●	●	●	●	●	●	●

۱ - غذای بی پدر و مادرا
۲ - در رفتن از این محل،
۳ - علامت عصبانی شدن است -
۴ - بعضی کارها دارد ۳ - «سی»
برابرش اسمی است برای
۵ - زنهار رشته برشته نخه!
۶ - اگر نوشت بدی چکنده
۷ - در باها میشه - رندان کوه اش
۸ - میکنند ۵ - سیاه روی

خیابان نشین - «ترسا» ی خشک ۱ - جلد کلنگ ۱۱ - باهیکل میخورند ۷ - مرض سکی - نمک سرا ۸ - «کار» بعد از گرفتن دیپلم!

آبشاری

۱ - ویلون آبتن ۲ - بازیچه آسانور صفت - در ماشین است منتها از آنور ۳ - جنبنده مسار صفت - هم سالتش را داریم هم پرنداش را و هم کلمش را ۴ - از بس «مایه» اش زیاد بود ما رادک کرد - جواب دقا لباب ۵ - دیپلمها سایه اش را با تیر میزنند -
دشانه «مبت» ۶ - جزء لاینفک خیابانهای تهران - پارچه تیر باران شده ۷ - مرغی که هنوز گذارش به مرزو بوم ما نیفتاده - شهر متأسفا!
۸ - دزدیدنش محاکمه پرسر و صدائی بدنهال دارد!

حل جدول شماره ۱۹

چپقی: ۱ - کلدوان ۲ - ریش و قیچی ۳ - بس - لامپ ۴ - قم ۵ - کرمکی - مس ۶ - آرامش ۷ - رهقی - چرب ۸ - هر مثل قو
قلیونی: ۱ - کر به کوره ۲ - لیس - هر ۳ - دش - سماق ۴ - وول - کریم ۵ - افاقیا ۶ - تیمم - مجل ۷ - رچب - مشرق ۸ - پس - بو.

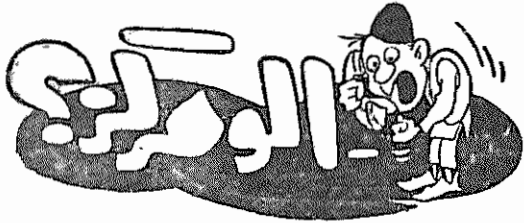
برندگان جدول شماره ۱۹

۱ - شیراز: آقای کاوس فیلی ۲ - تهرانی: آقای سعید پور ۳ - اصفهان: خانم پروین یزدانی

«شهرداری گوشت بیخ زده از ترکیه وارد میکنه ۰» - چرا بد

آب بیخ

پس هر روز گوشت بیخ زده را نهر از آن آبگوشت کردم بار شب که گردید آب بیخ خوردم



خراسان :

بیمه

در کارخانه های خراسان از نظر بیمه وضع خیلی خوب است و نگرانی در بین نیست چون کارگران بحمدالله مرتب حق بیمه را می پردازند و مسئولین هم دائماً می گیرند! و بیمه کارگران بطور کامل اجرا می شود یعنی اینکه با پولی که کارگران میدهند مسئولین بیمه در مقابل حوادث کم پولی بیمه می شوند!

ص- خدا بنده

شاهرو:

استادیوم ورزشی

بتازگی شهر تاری و اداره چاهنمایی عقلمان را گل هم کرده و میدان مجسمه رانده کشی کرده اند بطوریکه عصرها مردم برای ورود بمحوطه میدان پشت میله ها مثل زندانی ها صف میکشند تا از مزایای این میله ها بهره مند شوند! و اما مزایای این میله ها اینست که بیکارها روی آن می نشینند و خستگی شان در میرود و بچه هام روی آن باریکس و الاغ سواری میکنند! و گویا مدارس شاهرود تصمیم دارند شاگرد مدرسه ها را در زنگ ورزشی باین استادیوم ورزشی بفرستند!

نماینده

بلهجه مشهدی بخندن

نمره ۱

قلقلکچی خراسونی

نماد من از چی بطهرون دل مووانمره (۱)
دل بیچاره مو وا دگه اصلا نمره (۲)
تو خراسون که بودم قلب مو باغ و باغ و امرفت (۳)
نماد من اینجه (۴) بری چی دل مووانمره
تو خراسون همه جا دور مو (۵) داشتن رفقا
اینجه یک همچو رفیقای دگه، پیدا نمره
دیدم استانبول و در بند و سر بل ره ولی
هیچ کجا دلوا مثال شو کوا (۶) نمره
طهرونی خوبه و خون گرمه و آقابه ولی
بامحبت دگه (۷) مثل مشهدیا نمره!
شهر طهرون همه جاش خوبه و لیکن چی بگم
هر چه خوب باشه دگه، باب دل مانمره
یار خوشگل همه جا فت و فراونه ولی
مثل رخساره، دگه صورت زیبا نمره
شورای مشورتی خانها ما بابچه هام
هر چه لوس باشه دگه، مجلس شور و انمره!
حرفهائی که بهر جامره (۸) قصه روز نه (۹)
همه گیش (۱۰) خوبه ولی حیفت گه اجر انمره

۱- دل من باز نمیشود ۲- نمیشود ۳- باز میشد
اینجا ۵- اطراف من را ۶- شب کوا (کوکا نفریحگاه
عمومی مشهد است) ۷- دیگر ۸- هر جا میرود ۹- عزیز!
۱۰- همه اش

شوشر

بادمجان صلواتی؟!

از قرار معلوم تازگیها در شوشر، اول شب که میشود دوره آخر زم من می آید و خرید و فروش پولی، تبدیل به بیع و شراء صلواتی میشود. البته لازم به تذکر است که خوانندگان عزیز نباید هولشان بجهت و بمحض خواندن این خبر بار و بندیل سفر را ببندند و بروند در شوشر مجاور شوند، چون فقط برای بادمجان دوره آخر زم مان رسیده است و بقیه اجناس کما فی السابق دوره و انفسار طی میکند افضیه صلواتی شدن بادمجان هم اینست که طبق خبر روزنامه ها امسال در شوشر بقدری بادمجان فراوان شده که کسی توجبی بان ندارد و تره بار فروشها تره هم بارش نمیکند! از اینقرار که بادمجان راصبح کیلویی یک ریال و نیم، ظهر کیلویی یک ریال و عصر کیلویی دهشی می فروشند و اول شب هم بعلت اینکه خریدار پیدا نمیشود بادمجانها را چنگه چنگه توی دامن عابرین میریزند و میگویند:

لال نشی یک صلوات بلند بفرست!

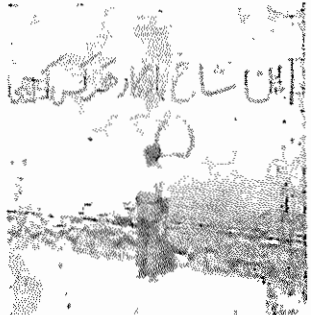
بر وبچه های روزنامه وقتی که خبر صلواتی شدن بادمجان را خواندند، خطاب به صیفی کاران شوشر گفتند:

... فاتحه مع الصلوات!



شیراز:

دو سال پیش در یکی از خیابانهای فرعی زنده شهر تاری شیراز چندتا مستراح عمومی درست کرده بود ولی بعد از مدتی پشیمان شد و آنها را خراب کرد! و حالا محل مزبور باین صورت درآمده!



فرستنده: «ج- ادراکی» و «ح- پور کاظم» تبریز:

مزیت

بیمارستان تبریز یک حسن بزرگ دارد و آن حسن هم اینست که دکتر هایش هیچوقت در بیمارستان نیستند و هر یضای محترم خیالشان از این لحاظ راحت است که دکتر ها گزندی بایشان نمی رسانند! تبریز: «یا خچی کیشی»

اراک:

اعتصاب

مدتی است که بیکارهای شهرستان اراک استعفا کرده اند! و میگویند مادام که برای ما کار پیدا نشود با اعتصاب خود ادامه خواهیم داد ما از مسئولین امور می خواهیم که هر چه زودتر بحرف این عده ترتیب اثر بدهند تا این عده از اعتصاب دست برداشته و بکار خود مشغول شوند!

اراک: «م- صیافی»

رضایه:

آبگوشته!

در قریه قره باغ از توابع رضایه قنات آبی است که استخر حیوانات درند کن مرده است! و اهالی ده همیشه بجای آب خوردن آبگوشته میخورند! منتها آبگوشته نپخته! البته این موضوع مهمی نیست چون هر وقت خواستند می توانند آبی را که از چاه کشیده اند روی اجاق بگذارند تا بجوشد و آبگوشته پخته درست شود! «انزلی»

الو، مرکز، کاکای مرد ممتاز که ما از شرحی و کرم ما مینالیم اگر کویم ز اسفالت و نظافت

الو، کاکا خبرداری ز خوانسار که ما اینجا ز بی آبی هلاکیم بود خمیازه کسب و کار مردم از آن ترسم که عمر ما سر آید

الو، کاکا خبر بشنو زگرمون کاکا اینجا نود درصد ز مردم و آن ده در صد دیگر هم الان

الو، مرکز، کاکا حاله شده بد شمال شهر دارد یک خیابان سه متر اسفالت دارد مابقی خاک

الو، مرکز، بود اینجا محلات هومان پر شده از گرد و خاک مگس غوغا بپا کرده در اینجا کاکا میل جهنم گر تو داری

الو، کاکا ایبا بشنو ز شیراز در اینجا آب کیلویی فروشدند کاکا چون عده ای مسئول و مأمور بگو کاکا، که اوضاع اقتضاحه

الو، «شاهی» ندارد برق پر نور بیسته دست شع بی قتیله! شب و روز می خورد این بنده افسوس

الو، از قم بیا بشنو تو کاکا ز سرتا پا پراز سنگ و سوخاله

الو، مرکز خبر از بهبهانه در اینجا بیخ بقدری کشته کمیاب فغان از دست برق شرکت پوچ دلم میسوزد از اوضاع، جز جز

الو، مرکز خبر از بهبهانه در اینجا بیخ بقدری کشته کمیاب فغان از دست برق شرکت پوچ دلم میسوزد از اوضاع، جز جز

الو، مرکز خبر از بهبهانه در اینجا بیخ بقدری کشته کمیاب فغان از دست برق شرکت پوچ دلم میسوزد از اوضاع، جز جز

الو، مرکز خبر از بهبهانه در اینجا بیخ بقدری کشته کمیاب فغان از دست برق شرکت پوچ دلم میسوزد از اوضاع، جز جز

کرمان:

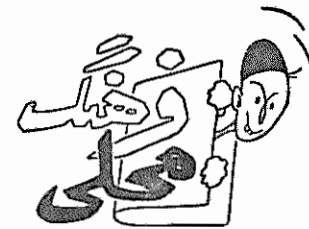
دلخوشی!

چند روز پیش استاندار کرمان وعده دیگری به «بیم» وارد شدند و پس از اطلاع از اینکه «بادمجان» بهم آفت ندارد! از احتیاجات مردم نیز اطلاع پیدا کردند! حالا اهالی هم نشسته اند و دلشان را باین خوش کرده اند که از احتیاجات ما آگاه شده اند! یکی نیست از اینها بپرسد و نتجائها که چهار ساله مسئولین امور از احتیاجاتشون خبر دارند چه دردی از شون دروا شده که از شاد و باشه!

فراوانی آب

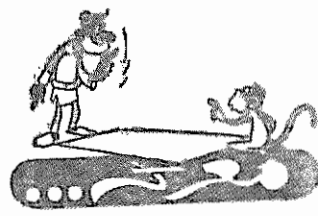
سپهر - آهای بچه به بیم، آب از کجا آوردی صورتتو شستی؟ بچه - سر کار بخدا با آب نشستم بابام صورتتو لیسیده! «ا- طقرانی»

«خ - تلفنجی»
بیا بشنو خبر از شهر اهواز ز دست نان کرمو دز ملالیم ز خندیدن قلمبه میشه نافت! «بچه وطنی»
جوابت منفیه؟ پس بشنواخبار همه غرقیم، غرق کردو خاکیم گرو باشد بنان دستار مردم ولی آب از توله در نیاید!! «منصور نرتمیچه ای»
که از وضع دماغم کشته پر خون! همه بیکاره اند و کیج و سرکم بازم بیکار هستند توی کرمان «ن- داروگر»
میدونی از چی؟ از اوضاع شهید نه سردار نه ته، عین بیابان چرا چون بودجه اشراخوردن پا ک! «پاک خیرا»
شده آسایش ما از محلات پراز خاک است کیف و صندوق وسا ک! نماید بهر مردم رقص چاچا! بیا اینجا با ماشین سواری!! «ع- فیصل خان»
که مسئولین کنند از بهر ماناز ز قانون نیست حتی «ماده» و «بند»! بیجان ما فتاده عین زنبور! بگو، چون هم ثوابه هم مباحه «حسن پور کاظم»
فقط در سیم جاری هست با زور! بعینه، کرم شبتاب در طویله! به پیه سوز و چراغ موشی و فانوس «شعله کیان»
که من ناراضیم، زیرا که راهها نمیتونم بر من خونه خاله! «بچه قهی»
بدست ما میدان دائم بهانه! که جوشد غل و غل در کاسه ها آب که کرده روشنی از سیم آن کوچ! ولی فعلا بسه دیگه، خدا فقط «فضل نژاد بیبهانی»



بابلی

در زبان ما ماطلا باشد «خروس» واسم قریه جملگی باشد «کلا» حاجی لك لكرا «و کار» شام را گویند «بلا» مال ما باشد «امه» هم زدن باشد «زمه» چاه آبی را «چلو» گویند جنبش «ول ولی» زنبور باشد «کنگلی»
آلوجه و گوجه «هلی» شخص لاغر «مردالی» و شفت آلود «پشمالی»
لاناه مرغان «کلی» (نفس عمیق بکش!)
یوسف صفا بخش



تاکا - آهای بچه مرشد!
مهر لوی - سام علیکم جناب مرشد!
 - وعلیک سلام، حالت خوبه بچه مرشد؟
 - ای بابا، دست بدلم بنذار که سر درد دلم و امیشه و اونوقت حرفهای «نامعقول!» میزنم و دیگه هیچی...
 - خوب بچه مرشد احوالت رو که تمیگی، سؤالها تو بگو ببینم.
 - جناب مرشد! میگن وزیر کار گفته دوران سمبل کاری تموم شده!

- راست هم گفته، حالا دیگه دوره جادو و جمل کاری شروع شده! جناب مرشد! تو روزنامهها نوشته بود توی دو تا مجلس ۱۲ تا کرسی خالی مونده که میگن بیشتر از ۱۲۰ تا ادواطلب داره... بنظر تو این کرسی ها رو یکی باید داد؟
 - کاری نداره بچه مرشد، یه کنکور براشون میذارن و از این میون دوازده نفر شو و انتخاب میکنن!

- ولی بشرطی که بقول رئیس «دانشگاه» معلوما تشون کم نباشه که همه شون تو کنکور در بشن!
 - نفوس بچه مرشد، اونجا هر کی رد بشه، قبوله! دلش هم اینه که بجای شهریه گرفتن یه چیزی بهشون دستی میدن؟!
 - ولی جناب مرشد، این مشکل یه راه حل دیگه هم داره.

- ببینم اون چیه بچه مرشد...
 - اون اینه که برای اینکه هیچکدوم از این صدویست نفر دلشون نشکنه! نوبت بنذارن که هر کدوم دوسه ماهی روی کرسی ها بشینن و بعد بتنفر بعدی تحویل بدن؟!
 - این جور هم میشه بچه مرشد، اصلا توی این مملکت عمه چوری امکان داره؟!
 - جناب مرشد، صدراعظم گفته در وزارت دارائی تغییر محسوسی پیدا شده؟

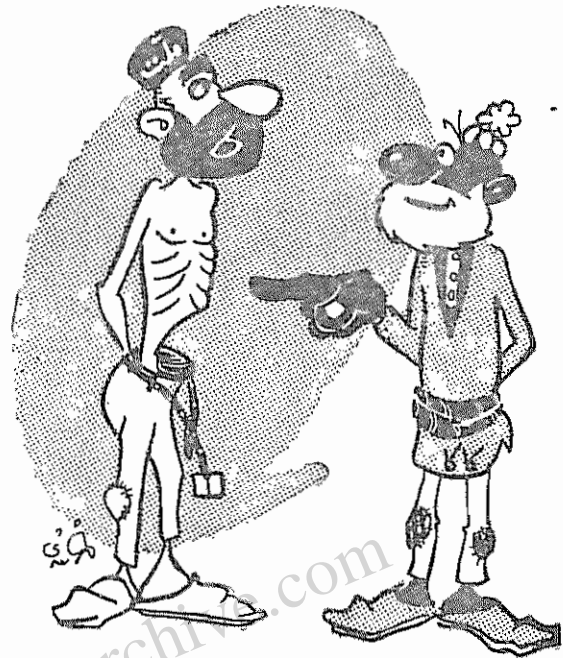
- آره، تغییر محسوس اینه که از وقتی دست و پای وزیر کدائی شکسته کارهای این وزارتخونه رو دست و پا شکسته انجام میده!
 - جناب مرشد، یه پیشنهادی میخوامم به دولت بکنم.
 - باز تو نیم وجبی میخوای توی کارهای دوات دخالت بکنی؟
 - این غلطها بتونیومده!

- نه جناب مرشد! میخوام صحیح بکنم!
 - بکن ببینم!
 - میخوام بکم ماکه تو مملکتمون «کارگاه» داریم، باین

آی زگی

م-خ، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲

با ربا ما سرگران شد آی زگی
 مهر ورزیدم بهر کس در جهان
 شد برون از پرده تا مادرزم
 بانوان لختند و مردان درحجاب
 نامه دادم پست در اردی بهشت
 برق تهران شد رقیب آفتاب
 هر کسی روغن نبانی خورد، گفت:
 عمر من از روز اول تا بحال
 منجز از بنده گردید اسکناس
 پارمن تادید پولم ته کشید
 هر کسی از مادر خود قهر کرد
 زود رفت آوازه خوان شد آی زگی



کاکا توفیق - شکم تو با سریشم به پشت چسبوندی؟! - نه، با فشنگی!

بیکاری خوبه چند تا «بیکارگاه»
 هم استخدام کنن که از حال روز
 بیکارها هم خبر داشته باشن!
 - دیگه بسه بچه مرشد، که بازم بخوای پیشنهاد بدی بپو دیدی
 یخه مونو گرفتن و بعد از یه عمر
 آبروداری گفتن بیا وزیر
 «وزارتخونه پیشنهادات!» بشو!
 - پس جناب مرشد بدو تا
 سر اغمون نیومده ان بزیم بچاک
 جعده...
 یا حق! خدا فظ... بدو که
 اومده ان؟! «زرد آ نوتنک»

باقرانی اغذیه و کالباس مبارزه میشود...



اونیکه باهش مبارزه میشه بنظرم همینه!

معاوضه

یک ماشین نویس پیروپاتال
 که قریب ده سال است روی زانو
 های بنده خدمت می کند و امتحان
 خودش را از هر جهت داده، با یک
 ماشین نویس نقلی تر گل و ورگل
 و کار آمد که سنش از ۱۸ کمتر
 و از ۲۲ سال بیشتر نباشد معاوضه
 می شود.

قبلا ژتون تهیه فرمائید
مدیر کل

بیماریهای آمیزشی

بهدینوسیله به اطلاع کلیه
 بیماران میرساند که دکتر عدل
 متخصص بیماریهای آمیزشی از
 سفر یکروزه خود به کلاب دوه
 مراجعت کرده و کما فی السابق کسانی
 را که بر اثر درافتادن با بزرگان
 دچار تنگی مجرای آب و نون شده اند
 معالجه میکند.

کلاه

مدتی بود که سرم بی کلاه
 بود. یک عمر کلاه کلاه کردم تا
 یک کلاه برای سرم خریدم، ولی
 اکنون مدت است که کلاهم بی سر
 مانده! لذا آرا بشمن بخش بفروش
 میرسانم.
 طالبین اول سرشان را قرص
 بچسبند که کلاه سران نرود و
 بعد برای خرید باینجناب مراجعه
 فرمایند. امضاء: همشهری

لطایف الطوائف

«پر خاله» عید زانی!

رتگری!

بزرگزاده ای بکار صباغی پرداخته بود.
 ویرا گفتند: تو بدین بزرگی رتگری چرا کنی؟
 گفت:
 - پدرم زود بمردم و من رفک کردن مردمان از او بیاموختم،
 باشد که از این راه بیاموزم!

آفتاب به دار

شخصی شغل «لولپنک داری» پیشه کرده بود.
 مردی بروی گذر کرد و چون او را بر آن شغل بدید
 گفت:
 - تا بر این شغل نشستهای از کرسنگی خواهی مرد،
 زیرا که این مردمان چیزی نمیخورند، تا بر تو نیارشان افتد.

نام مسلمان

کسی مؤمنی را بر در خانه کله کنده ای بدید با خود گفت:
 - عجب! این چه مسلمان است که با لادینان رفت و
 آمد دارد!

نصیحت

شخصی باو کیل بشکار رفته بود، چون بیچنگل رسیدند
 شیربری بروی بتاخت و او را بر خاک انداخت. سپس با زبان، چند
 لیس بر لاله گوش وی بزد و راه خود گرفت.

چون شیر بر رفت و کیل بر سبیل مزاح او را آواز در داد که:
 - ای دوست مهربان، شیر چند موعظه بر گوش تو
 بخواند؟ گفت:
 - نخست موعظه شیر نیز هوش این بود

بازاریاب

«که از مصاحب ناچنس احترام کنیده»
 هیئت بازاریاب از ژاپن به ممالک محروسه آمده بود
 چون بوطن بازگشتند ایشان را گفتند:
 - به ایران که رفتید بازار را چگونه یافتید.
 گفتند:

- چون به بازار رفتیم روز جمعه بود و دو لیتان کلیه دکا کین
 بسته بودند، لاجرم کساد را شنیدیم ولی بچشم ندیدیم!

کلاه

بزرگی به نماز ایستاده بود. مؤمنین ویرا بدیدند و
 گفتند:

- یا للعجب از آدمیان دیگر کسی باقی نمانده بود
 که او اکنون سرخدای شیر میمالد!

پوستین شیخ

جمعی از کله کندگان نیمه شبان در کوچه جدال
 میکردند.

شیخ ملت الدین به تماشای دعوا بیرون رفت، پوستینش به
 عیاری بردند، چون بخانه بازگشت زوجه اش ویرا گفت:

- دعوا بر سر چه بود؟
 شیخ گفت:

- بر سر پوستین من!

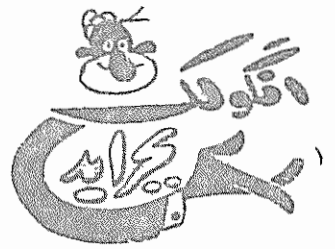
ناهار!

بزیار مفلأ کی را گفتند: دیروز نهار چه داشتی؟
 گفت: مهمان!

طلبکار

در عشق آسوی پریرخ پول پرست
 دادم همه چیز خویشتن را از دست
 گر نیست مرا ستاره ای در آفاق
 افزون ز ستارگان طلبکارم هست

د از ساعت ۲ تا ۵ بعد از ظهر، داد زدن ممنوع است. - جرایم



شیرینکاری بانك رهني

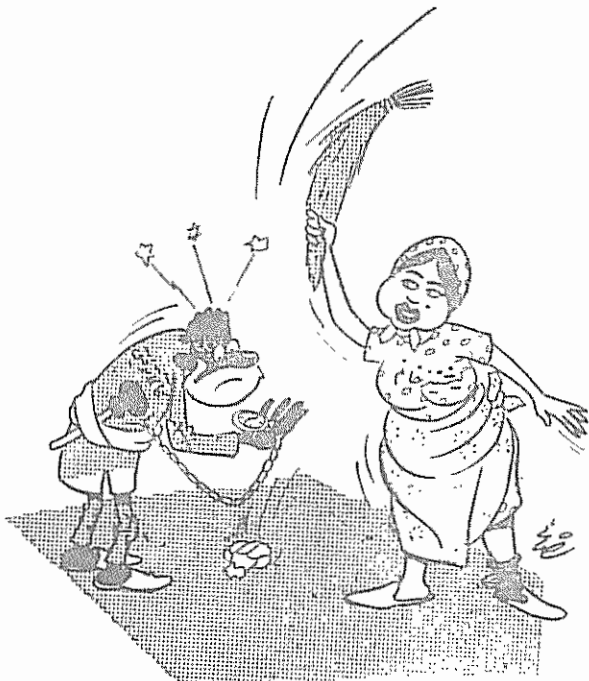
آئين نامه برداخت وام بشر كتهای ساختمانى منتشر شد. يك ماده از آن را بخوانيد به مفاد بقيه ماده ها بي خواهيد برد.

... بانك رهني ناهشاد در صد هزینه ساختمان، بشرکت های ساختمانی وام میدهد تا برای مردم خانه بسازند.

و مردم نیز وام میدهد تا این خانه ها را خریداری کنند.

ولی بقیه ما بهتر بود بعد از برداخت وام بشرکت های ساختمانی يك وام هم بشرکت های خانه شرايى میداد كه این خانه ها را از شرکت های ساختمانی بخرند و آنوقت يك وام هم به شرکتهای خانه فروشی میداد تا این خانه ها را از شرکتهای خانه خری بخرند و مردم بفروشند و آنوقت به افراد خانه بدوش وام میداد تا این خانه ها را از شرکتهای خانه فروشی بخرند و در صورت گرانی قیمت، خانه ها را اجاره کنند.

وزیر آب و برق اهل مطالعه است! - جرایم



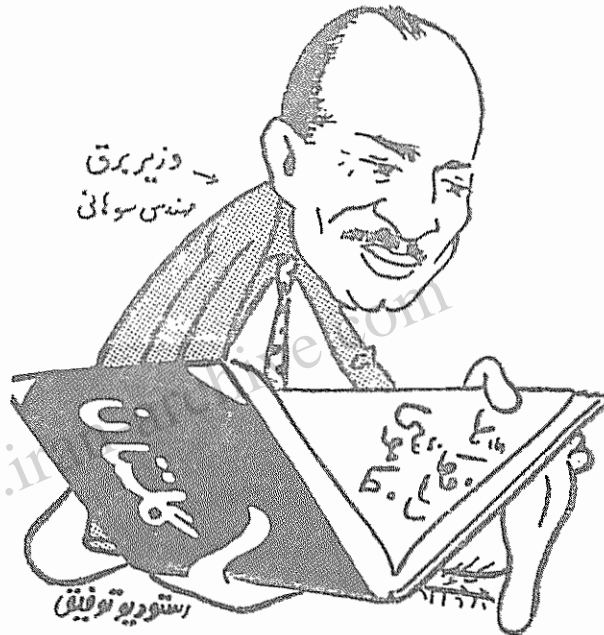
کاکا توفیق - آره، حالا هی بز، بذار ساعت ۵ بشه... همچنین آخ بگم که خودت حفظ کنی!!

پست!...

با شتاب ای نامه سوی پست آن میروی
لیک از آنجا تا بقصد لنگ ننگان میروی
چون بنا بستان ترا بفرستم اندر پیش دوست
گر خدا خواهد، بنزدش در زمستان میروی
میکنی ده روز از عمر عزیز خویش صرف
وز شمال شهر تا بیچ شمیران میروی
چون آرا در خانه دای فرستم یا عمو
گر روی آنجای، بعد از مرگ ایشان میروی
جانب کاشان اگر اکنون روان سازم ترا
سال دیگر خسته و نالان بکاشان میروی
سوی کرمانشاه اگر امسال بفرستم ترا
سال دیگر اشتباهی سوی کرمان میروی
مقصودت را گر که رفسنجان معین کرده اند
جای رفسنجان توی دنگ رفسنجان میروی
میروی گرمان و، آنجا کس نه بیند ترا
جای گرمان بلکه در حلقوم گرمان میروی!
جانب قزوین بفرودین فرستم گر ترا
مردوی قم، آنهم اندر ماه آبان میروی

جمعه از بهر علی خان گریست اندازمت
شنبه سال دگر، پیش قلبی جان میروی
تو مگر گنجی مگر منگی! مگر می خورده ای!
از چه روایتقدر بیره و پریشان میروی!
چون بناحق بین راه اغلب شهیدت میکنند
روز محشر بیگمان در باغ رضوان میروی (خروس لاری)

برای ۱۳ کرسی خالی شورا و سنا ۱۲۰ نفر داوطلب وجود دارد! - جرایم



وزیر برق - منس سوگانی

رستوریه توفیقی

باب هشتم - در فوائد خاموشی ۱۰

پروانه رشته های صنعتی

وزارت اقتصاد اعلام داشت که از این پس پروانه تأسیس هشتاد رشته صنعتی بدون انجام تشریفات صادر خواهد شد. البته ما اطلاعات زیادی از رشته های صنعتی نداریم، ولی اگر بیکاری هم جزو رشته های صنعتی باشد جوانان ما شانس بزرگی آورده اند چون بدون انجام هیچ نوع تشریفات به آنها پروانه بیکاری میدهند!

در کلاس درس

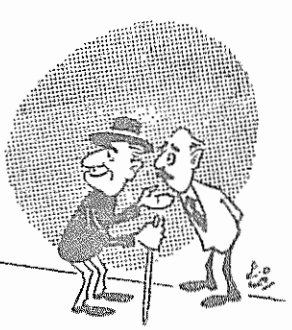
معلم: احمد بگو ببینم اگر کریستف کلمب آمریکا را کشف نمی کرد چطور میشد؟
شاگرد: هیچی آقا، تمام آدامس بادکنکی فروشها میرفتند سیاه!

در شیرینی فروشی

مگس ماده - چرا اوقات تلخه؟!
مگس نر - برای اینکه قناد بی معرفت شیرینی هاشو با روغن نباتی درست کرده!

بیماری مفید!

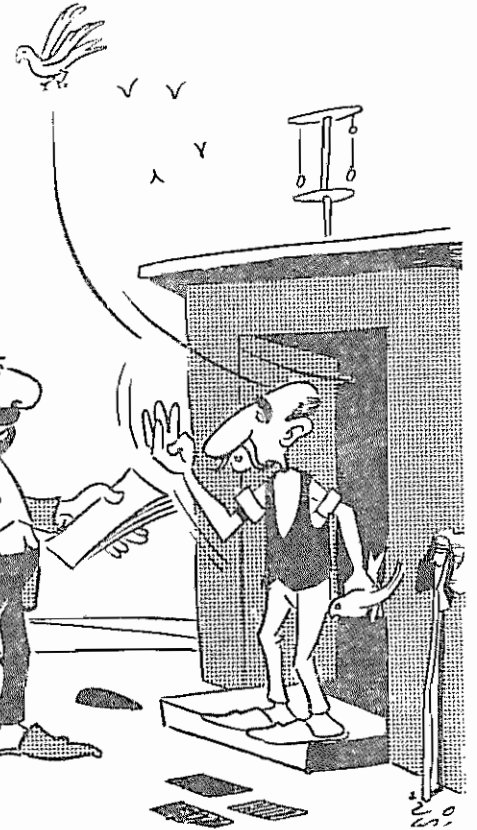
طبق نوشته روزنامه ها اخیراً در دگره جنوبی ۲۶۲ نفر بر اثر ابتلاء به بیماری خواب و اینکه همیشه در خواب هسته جان سپرده اند ولی بنظر ما این موضوع در تمام کشورها صدق نمیکند و درخیلی از جاها خواب بودن نه تنها آدم را نمیکشد بلکه درحفظ جان آدمی رل مهم دارد!



- اینا مردودین کنکور دانشگاه اند؟
- نه، داوطلبین دوازده کرسی و کالتند!

بیغام امروز - نخست وزیر - کنت دولت من بر اساس منطق بوجود آمده است
توفیق - چون منطق هم از منطق میاد؟!
اطلاعات - تنها رئیس جمهور حق بکار بردن سلاح اتمی را دارد
توفیق - سوپیه مردم حق دعا کردن به جون رئیس جمهور؟!
اطلاعات - از اینجا هر ربع ساعت یک نفر قدم بخاک ایران میگذارد.
توفیق - قدم روی چشم، ما چند سدساله برای مهمان نوازی حاضریم!
اطلاعات - یاد زده دانشگاه از دواج کردند.
توفیق - آدم تا این مسیبت را ببیند غم شهریور و کنکور را نمیتواند فراموش کند!
اطلاعات - ایران - جاده ماه هموار شد.
توفیق - ... عوضش جاده های ایران هنوز ناهمواره!
روشنفکر - هر شیش ماده در سه ماه ۱۲۴۰۰۰ شیش میزاید.
توفیق - که بیشترشان در جیب کارمندان دولت متولد میشونند و در جیب مردم سه قاپ میندازند!
گیهان - نخست وزیر گفت: ایران خانه همه جوانان است.
ملت - ... جوانی کجایی که یادت بخیر!!
اطلاعات - ایران - تابستانها هر کز توفیق - زمستونها چطور؟!
سپیده و سیاه - گرفتاریهای سوفیا لورن.
توفیق - آخ بمیرم ایسی برای گرفتاریهای؟!
روشنفکر - کجا را نگاه میکردی؟
توفیق - لا اله الا الله! ... بد نگاه کردن آدم هم کاردارند.
هفتگی - خانمها! کله ها را کیخ ببندازید.
توفیق - خدا مگه کله شوهر هاشو از شون گرفته؟!
لهر انصوور - سگ ناشناس.
توفیق - ... با دو تومن سرشناس شد!
لهر انصوور - غذای سینه سوفیا!
ممولی - آخ که چقدر من گشتمه!
لهر انصوور - گرفتاریهای مردم شهرستانها.
توفیق - بهراحتی (۱) های تهر و نیها در!
فردوسی - آقای ساعد بیشتر گوش میکنند و کمتر اظهار عقیده میکنند.
توفیق - لابد بیشترن اظهار عقیده هاشون سوژه کاکا توفیق بشه!
سپیده و سیاه - قیل های وحشی چگونه «شکار» میشوند؟
ممولی - وقتیکه کسی بهشان مدح گنجی کند!

« تعداد چکهای برگشتی زیاد است. » - جراید



کفتر باز - چهار تا کفتر هام رفتن و برنگشتن .
بازاری - بیا چکهای منو ببیند بپاشون حتما برمیگردن!



هنگامه برای ثبت نام است، خدا تکلیف چاو، راه کدام است، خدا با بودن پنج شش عدد کورو کوجل این بنده و یاره پشت بام است، خدا ای خدای بی یولان، کرد کار دانش آموزان، دادرس اولیاء ایشان، ریشداران و بی ریشان، بیگانه و قوم و خویشان، از خراسان تا داشت میشان، این ماه شهر یوراست، آن وضعیت پسر است، این حال و روز پدر است، عجب عقربی در قمر است! ... بابام بکلی پکار است میگوید آخر چه خبر است، یکی دختر است یکی پسر است، در آدم مگر چند راست، درس خواندن هنر است، هر که نخواند خاک برس است، برایش باعث ضرر است، بر خیز و بیا بست آموزشگاه بر خیز عمو! ... گذشت مهر یورماه رویم ز فراق روی پول است، سیاه و لاحول ولا قوه الا بالله! ... الهی آنانکه ز درارند از دیگران خیر ندارند. و با اگر دارند، در درس ندارند. خدایا پدرس، خوشت و تحصیل مطلوب، ولی یکی را کب است و یکی هر کوب، الهی هر که را شعور دادی ریال ندادی، و با آنکه هیچ ندادی کلام بر سرش نهادی خداوند! پایم در گل است و روحیه ام کسل - شب فکر میکنم و صبح همداش باطل - رختخواب از من منفعل، خودم از رختخواب خجل. الهی (مخارجات!) را کم کن - وسائل تحصیل را فراهم کن خانهها را خالی از غم کن - زخمها را غرق هر هم کن - خلاصه آنطور

♦♦♦♦♦
♦ دیپلمه و کار! ♦
♦ دیپلمه اولی - بالاخره ♦
♦ توی بانک کار پیدا کردم. ♦
♦ دیپلمه دومی - خوب ♦
♦ چکار میکنی، دختر داری؟ ♦
♦ دیپلمه اولی - نه بابا ♦
♦ نظافت! ♦
♦ «م - بدرقه سی» ♦
♦♦♦♦♦

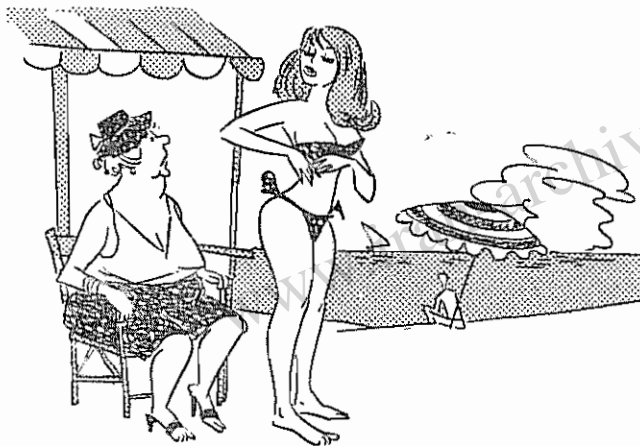
سمینار آب

در اواخر چند روز پیش آمده بود که دانشگاه تهران میخواهد در پانزدهم اسفند یک سمینار برای اقتصاد آب در ایران تشکیل بدهد البته تشکیل سمینار که این روزها بحمد الله منتهی و چیزی نمائده که سداها هم برای از بین بردن خست از باب گرم تشکیل سمینار بدهند کار بسیار بسندید - ایست ولی اگر منظور از تشکیل سمینار اقتصاد آب این است که در مصرف آب صرفه جوئی شود احتیاجی به تشکیل سمینار نیست زیرا مادام که قیمت آب بصورت فعلی است چه سمینار تشکیل بشود چه نشود مردم در مصرف آب صرفه جوئی خواهند کرد.

که میخواهم کن!! - الهی تو آبی که دانی مرا میدوانی پی لقمه نانی به نرخ گرانی - الهی تو بودی نمودی بزودی عمو - بچشام دودی - خدایا علیلم سفیلم کفیلیم قلیلم تقیلم پی دسته بیلم که بگیرم و گامی بی زرم توسرم تا اینقدر چرت و پرت تحویل مردم ندم!!
دیشب من و بده زاده، از زور پی بختیم ز زوی چهل و غفلت، هوسی گفتیم: بگور پدر درس و کتاب شاید بتوان شدن، ازین راه، کسی!

در شماره ۱۹ توفیق شاعر «دل گنده» ماضی بار دین «بعدا بیگم» ساخته بود و گفته بود که گفتنیها را با برآ میگویم! - دقیقه بعد شعری بار دین «حال بیگم» ارشاد «نترس، ما چاپ شرکه بحساب خودش جلوی شاعر دل گنده و ابساده بود و گفتنیها را گفته بود - اینجفته هم شاعر دیگری روی دست او بلند شده و بیخی نصیحت میکند که: «حالاهم نگو»:

... حالاهم نگو
راز خود با کس نگفتی دوش، حالاهم نگو
پیش اهل دل نگفتی، دزیر ماهم نگو
ایکه دیر و زو پر پروزت بخاهوشی گذشت
گر که میپرسی زهن امروز و فرداهم نگو
صحت دل را نه تنها در بر نادان مکن
بلکه اندر محفل اشخاص دانسا هم نگو
در کلاس درس اگر مبصر شدی، حرفی نزن
گر معلم گشت وارد، هیچ بر پا هم نگو
حرف حق تلخ است، از من بشنو، اندر روز حشر
گر بر نندت پای میز عدل، آنجا هم نگو
گر دعائی میکنی پیش خداوند بزرگ
راز خود را بسا خداوند تعالی هم نگو
ایکه گفتی «روس» و امریکند در سیر فضا
کشور سی روس، را بین حرف بیجا هم نگو
گفتمت درد دل خود را مگو، گفتی بخلف
پس اقلایک بیک تشریح کن، با هم نگو



... مادر جون، اگر دیدی دارم خفه میشم یک جوون خودنگل و پولدار و پر زور بفرست نجاتم بده!

نوعی تقویت!

دانشگاه تهران بچوانانی که در کنکور اسفند رد شده اند مرده داده که شهریه یکسال تحصیلی کلاسهای تقویتی چهارصد و پنجاه تومان است که نقد دریافت خواهد شد و علاوه بر آن از هر داوطلب نیز مبلغی بابت ثبت نام گرفته میشود و کارشناس امور مالی توفیق اظهار عقیده میکند که تعیین این مبلغ برای شهریه و گرفتن مقاداری پول بابت ثبت نام، بسیار بیجا و بمورد میباشد چون این عده از دانشجویان میخواهند در کلاسهای «تقویتی» درس بخوانند و باید از حالا جیبهای خود را با اسکناس «تقویت» کنند ولو پدر صاحب بچه از لایای خود را در بیابورند!

نیش و نوش:
ترک عادت موجب مرض است!
گفتم: - میدانم که شهرتاری روی سگهای ولگرد یکی دو تومان قیمت گذاشته است...
گفتم: - آره میدانم.
گفتم: - هیچ فکر نمیکنی که این سگهای ولگرد که شهرتاری میخورد دانه ای دو تومان ارزش نداشته باشد؟
گفتم: - چرا، ولی تقصیری ندارد چون از بسکه دوی اجناس گران نرخ گذاشته اند حتی در مورد خودش هم هر وقت بخواد نرخ بگذارد نمیتواند از این عادت دست بردارد!
«...»

بحث گوشتی:
تحریرات رجال ماهی و گوشت

پس از آنکه شیلات آخرین تصمیم خود را در مورد صید ماهی گرفت و صریحاً اعلام کرد که برای تکثیر نسل ماهی فلس دا، چند سال از صید ماهی حلال گوشت جلوگیری خواهد کرد مردم فوراً توجه خود را به گوشت گوسفند معطوف داشته و خود را آماده کردند که امسال قید ماهی را بزنند و در عوض بیشتر از گوشت گوسفند استفاده کنند اما هفته گذشته شهر تهر با نامه ای که به وزارت کشاورزی نوشت از لحاظ گوشت هم خیال همه را راحت کرد. شهرتاری طی این نامه به وزارت کشاورزی هشدار داد که وضع گوشت در زمستان امسال باید مورد توجه جدی قرار گیرد زیرا گوسفند هایی که از شهرستانها به تهران میرسند لاغر است و علاوه بر آن کله داران بعلت نبودن علوفه هر چه میش و بیره و قوچ و بز داشته اند همه را بازار آورده و فروخته اند و وارد کردن گوسفند از تر کیه هم کار بیفایده است چون شش ماه پیش برای ورود گوسفند از تر کیه اقدام شده ولی هنوز گوسفند ها وارد نشده اند!

با توجه به مراتب فوق اگر ادعا شود که در حال حاضر مهم ترین مسئله روز همانا مسئله گوشت می باشد سخنی بگزارف گفته نشده است. و اما در محافل گوشتی گفته میشود موضوع کمیابی گوشت و ماهی در زمستان امسال مطلب قابل توجهی نیست زیرا مردم قطعاً به مرغ و بوقلمون و غاز و کبک و تیهو، رو خواهند برد و اگر پرنده هام بعلت هجوم مردم کمیاب شوند و بازار سیاه پیدا کنند باز هم نیست چون دولت که خدمتگزار واقعی ملت است از هم اکنون مشغول مطالعه میباشد تا ماه رمضان امسال را که خوشبختانه به چله زمستان افتاده از یک ماه به سه ماه (یکماه شرعی - دو ماه عرفی) گسترش دهد تا مردم به روزه سدعاه گرایند و از فکر گوسفند و مرغ و ماهی بدر آیند.

و البته لازم بتوضیح نیست که این متد امروز در اکثر ممالک مترقی و جلو افتاده رایج میباشد و چون ماهم جلو افتاده هستیم هیچ دلیل ندارد که از چنین متد مترقیانه ای پیروی نکنیم.

طبق تصمیم شورای عالی اصناف صدور هفت صنف روز جمعه مجبور بتعطیل هستند. «جراید»
تعطیل اصناف
طبق تصمیم جملة اصناف جمعه ها کار مشتری زار است یکصد و هفت صنف تعطیلند که از آن جملة صنف بیکار است!



« معولی بیمة بچه‌های خوب سلام
میده ! »

■ اوندغه از قول کاکا نوشته بودیم چه نفر بیان دفتر روزنامه کارشون داریم واز جمله یکی از اونها از شمراي گیلکی ما بود که امضای مستعارش «تورنگک» بود (اسم پسرنده‌ایه).

صبح شنبه تازه در دفتر روزنومه رو راز کرده بودیم و کیشیز خانوم هنوز داشت دم دفتر رو آب و جارو میکرد که دیدیم از پائین پله ها صدای دنگ و دوتنگ و تلق و توتولوق و باعلی باعلی میادا. موندم متعجب که خدایا خداوند با باز دیگه چیه ؟ ... یه چند دقیقه ای گذشت و یکم تبه دیدیم سه چهار تا حمال کت کنده سبیل چخماقی که زیر یک بشکه رنگ رو گرفته ان باعلی گویان وارد دفتر شده ان و بشکه رنگ رو محکم جلو پای کاکا توفیق گذاشته ان زمین کاکا که اینروزها خیلی قلبش ضعیف شده از ترس تکون محکمی خورد و یه قدم عقب رفت ! کاکا که زبونش بندارنده بود با تبه پته گفت : « ای ای ای ای اینجا چیکار دارین ؟ ! » یارو مرد کت غریبه که از بشکه رنگ کله شو درآورده بود با سرو کله رنگ و روغنی ! گفت : « خودتان نوشته بودین پیام اینجا ! »

بیاد .
- خوب مگه نمیبینی منم «تورنگک» !!

■ یه بچه دیگه ای هم اومده بود که : « نوشته بودین من پیام اینجا . حالا اومده ام ! » گفتیم شما کی هستین ؟ گفت : « من اسم کوچیکم تورنگک » !

خلاصه طی هفتة گذشته هفتاد و دولت اومده ان پیش کاکا توفیق بجز اونهایی که واقعا با یدمیومده ان !! حق پدر صلوات فرستو بیمارزه !!

■ کاکا توفیق به چند تاد بلماج (مترجم) خوش ذوق ایتالیائی ، آلمانی ، انگلیسی ، عربی و فنارسه احتیاج داره . از خواننده های توفیق هر کی مایل به همکاری با ماس تشیف بیاره دفتر روزنومه . حق جاوه تون بده ! یا هو !

تکه
■ تمام فکر و ذکر متقلبین در مواد غذایی کشف ماده ای است که تا کنون در آن تقلب نشده باشد نافورا دست بکار شوند !
مایوی یک تکه
آخرین وسیله ای که بشر متمدن قرن بیستم را با جدۀ بزرگوارش ننه حوا هم سطح میسازد !
« اصفهان - سی »

جایزه

در خیراست از روزنامه های عصر که راه آهن برای جلب توجه مردم بمسافرت با ترن ، طرحی تهیه کرده است . بقرار اطلاع کاکا توفیق این طرح عبارتست از شماره - کزاری بلیت های راه آهن و قرعه کشی کردن آنها بین مسافرین ! طبق آخرین خبر رسیده جایزه این بلیت های یک مسافرت مادام العمر با اتوبوس است که بحکم قرعه به برنده خوشبخت آن داده میشود !

مشکل بزرگ

« وزارت فرهنگ اعلام کرد کمبود مدارس مشکل بزرگی ایجاد کرده است . » - جراید توفیق - یکوقت شیطان توی جلدتان نرو و خیال کنید غصه آنها از اینست که عدد زیادی پشت در مدارس مانده اند ؟ . نخیر، مشکل اینست که مدارس کم است و بالطبع شهریه کمتری دست مسئولین امر را میگیرد

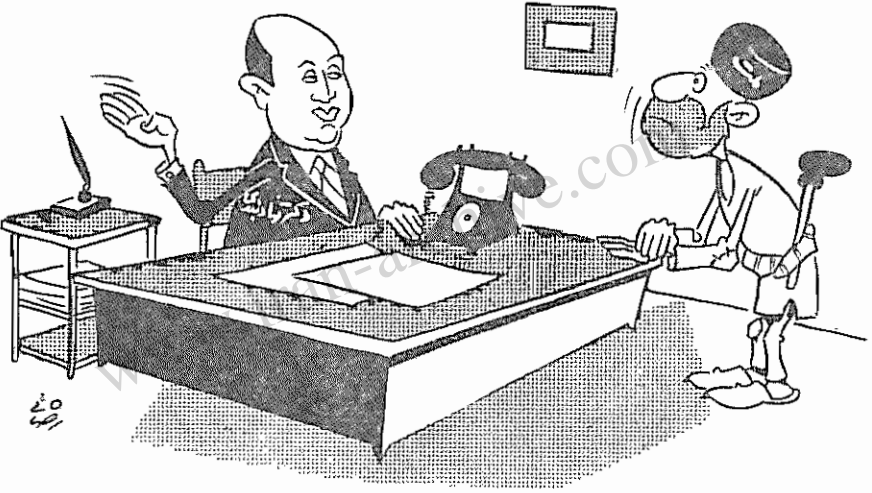
« وزیر آبادانی و مسکن گفت برای ایجاد مسکن قالب نوئی ساخته میشود » - جرائد

هلو، سبزو پرا به !
دلم از گشتگی در پیچ و تابه
هلو، سبزو پرا به !
اطاق خانه ام سقفش خرابه
هلو، سبزو پرا به !
درون خاهام دارم سه دختر
بزرگسه هست
یکی مهری و کوچیکه ربابه
هلو، سبزو پرا به !
شده قفل مدارس باز کم کم
غمم از بهر رو پوش و کتا به
من بیچاره طوافم در این شهر
که دورم قرض و مرض بی حساب
بروی چرخ ریزم میوه ام را
سروکارم همش با احتسابه
چو پیش روی خود بینم لو لورا
خودم پنهان شدم در یک خرابه
ز گرمای هوا دیوانه گشتم
رفیق و بیمزه این شعر نابه

دوباره میخورم غم
هلو، سبزو پرا به !
زنم با من کند قهر
هلو، سبزو پرا به !
کشم و ر، گیوه ام را
هلو، سبزو پرا به !
پوشانم هلو را
هلو، سبزو پرا به !
چنان پرچانه گشتم
هلو، سبزو پرا به !



تفکر پیچیده



دکتر نهاد بندی - تو قالبه !
ملت - خونه ما چی شد ؟

علت !
- رفیق چرا ستمین راه
میری ؟
- سنگ منانه دارم !!

در داخل آره های بعضی از
نانوائی ها خاله آره وجود دارد،
جراید



بدون شرح !

نیازمندیهای عمومی

خرید
● پولهای شما را نقداً به نصف قیمت خریداریم با تلفن سر خیابانان کلنجار بروید !
گمشده !
● عده ای از شکم کنده های کشور سگ دونه ای در تو منم که بمقصد تفریحات تابستانی استفاده از مرخصی عازم سویس بوده اند در مسیرهای کاباره ها و بانکه های اروپا ناپدید گردیده اند چونند کان آنانرا در قبال اخذ رسید در تهران تحویل و در قبال مردگانی یک اردنکی رو بقبله نوش جان فرمایند . « ژرژ - ربع »
کاکا توفیق - بذار برین کم شن !

آماده !
● ۵۰ دستگاه آپارتمان شیک و مجهز با شرایط بسیار سهل و ساده آماده تماشا است با تلفن ۰/۳۱۴ تماس بگیرید !!
۲/۱۱

تغییر دکوراسیون !
● دکوراسیون منزل شما را مجاناً در عرض نیم ساعت بکلی عوض کرده قیافه اطاقهایتان را کاملاً بصورت تازه ای در می آوریم لطفاً شبها در منزلتان را باز بگذارید !
« آقازده »

بخت پاک
● ن. وحید یوسفی
دختری را که عقد خود کردم
کفش من پاره گشت از سکدو
نالها میکند دلم چون نی
کار با درو» همی رود از پیش

● بود از طالع نگون بیوه
● بعد از این میخرم دوتا کیوه
● از غم نان و دوری میوه
● ای پسر جان نکوست این شیوه



خداوند عالم خودش بویوردی که هر کس منه شکر نکند، اولین وضعی را بدتر ایلرهم... حالادیکر بنده بیلمیرم که ایله منم جزو همین آدمهای ناشکر منظور اولمیشم یا یوخ ؟!

حتماً سیزین خاطرین هست که بنده راجع به یاخچی اتوبوس های ظریف تهران چندین بار ، بوردا باشما درد دل ایله میشم... مثلاً میگفتم رفته ام اتوبوسه سوار شوم منه آنقدر بویاندا اویاندا ، جلو و عقب ، فشار دادند که ننه ام بادده ام باهم در آمد ! .

میگفتم رفته یو گرمان، توی صفا ایستادم، آنقدر ایستادم تا هر جور حساب بویورسین، بالاخره خیس شدم !!

خلاصه آنقدر بووضعته ناشکری ایله دیم ، حالا دیگر اصلاً یاخچی اتوبوس پیدا اولماز که بتوانم سوار شوم... اتوبوس لر، هامی سی یا شکسته اولوب، یا قراضه اولوب، و اخیراً هم ناطق اولوب !! سر بالائی یا نمیکشد ، یا اگر هم بکشد ابو عظامنه میخواند ! .

صندلیهامی سی پاره، چرب، کثیف... موتور خراب... مثلاً بخوای شمرانه بروی ، ساعت سکیزدن سوار میشوی... ساعت اون یا اون بیر، میرسی یک فرسخی شمران... ایله از آنجاهم هوا کاملاً لطیف دور... پیاده میشوی خوش خوشک میروی شمران ، برای اینستکه اتوبوس ناله سی در می آید میگوید

معذرت ایستیرم ، رفتن بیلمیرم !! اما بیز نباید تصور کنیم حضرات غافل هستند... ابتدا !! . آمشتی شجاع الله ملایرالدین خودش فرمایش بویوردی که ایله درصدد هستم چند میلیون میلیون سیزین خاطرین خرج کنم تازه اتوبوس بیارم بند از سیزین زیر پای نازنین ! . کوریدر مال دنیا !! .

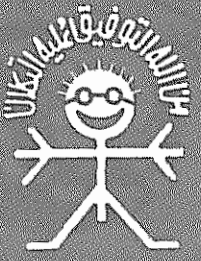
هر روز هوس ایله دیم بروم شاید ولعظیم سری بزمن بگوریدرم فاتحه بی الحمد بخوانم... اتوبوس کیت دی کیت دی، وسطهای راه اولا پنجر اولدی ثانیاً همانجا کالدی... ماهم پیاده شدیم ، عرق ریزان، « سر یا برهنه برهنه رو بحضرت میرویم !! » ایله آنجا بود که بیاد نازنین خوشگل دوسی ساله ، آمشتی شجاع الله ملایرالدین افتادم که بویوردی همین بویون صباح برانان

قشنگ تمیز اتوبوس وارد ایلرهم. پروردگار شکر کردم که اگر خودم آه در بساطیم یوخدور بیر لقمه چورک پنیر بخورم ، رفود خیر اندیش فقط از جیب قوت ، منه اتوبوس تازه وارد میکنند !
بزرگ نمیر بهار میاد
اتوبوس با منار میاد !

نگاہی

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

پندرہ روزہ نمبر ۱۹۹۱ء مارچ ۱۹۹۱ء



چوتھی ماہ لکت با شہریناز نے
حقیقت سرگرم ازمان کے دل نے

رئیس بیٹ تحریر: ڈاکٹر عباس توفیق

سرپرست: حسین توفیق

صاحب امتیاز: میر حسن توفیق

توفیق روزنامہ ایست قی و مستقل کہ بیچ حزب و دستہ اور بیستی بستگی ندارد

